

امانوئل کانت، از آن فیلسوفانی است که سیستم فلسفی اش تأثیری عمیق بر مکاتب فلسفی و فلاسفه ی پس از خود داشته است. نظریه ی اخلاقی او نیز به تبع دیگر نظریاتش، در حوزه فلسفه اخلاق، تأثیر فراوانی بر جای گذاشت و سبب شهرت او نیز در این حوزه شد. اما، نظام اخلاقی ای که کانت در سیستم فلسفی اش بر پا می کند، دارای چند ایراد و ابهام حائز اهمیت است که البته از عظمت و ارزش آن نمی کاهد. در این مقاله سعی بر آن است تا با ارائه ی کلیاتی از فلسفه اخلاق کانت و اشاره به نکات مهم آن، بعضی از مهمترین ایرادها و ابهاماتی را که در درون نظام اخلاقی کانت مطرح هستند، بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: اراده ی نیک، امر مطلق، تکلیف، غایت.

مقدمه

تاکنون در موافقت و مخالفت با اخلاق کانت آراء بسیاری پدید آمده است که می توان آنها را به دو دسته اصلی تقسیم نمود:
۱- وظیفه گرایی که در موافقت با نظریه کانت شکل گرفت و صاحب نظران بسیاری نظیر سر دیوید راس، اچ. ای. پریچارد و جان راولز بدان معتقد اند. در این نظریه ی اخلاقی، افعال قطع نظر از نتایجی که به بار می آورند، انجام دادن آنها برای انسان الزامی است و این الزام در خود افعال قرار دارد (Thomson, 1999, PP. 130-1)؛ ۲- نتیجه گرایی که در مقابل نظریه کانت قرار دارد و پیشینه ی آن به ارسطو بازمی گردد. از جمله ی صاحب نظران آن می توان به جان استوارت میل و جرمی بنتام اشاره کرد که از مدافعان نظریه ی سودگرایی می باشند. در این نظریه نیز توجه به نتیجه و پیامد عمل بر توجه به وظیفه رجحان دارد (Ibid, PP. 124-5)؛ با ذکر مثالی می توان تفاوت بین این دو نظریه را به روشنی دریافت. معامله و فروش عادلانه چه زمان ملاک اخلاقی بودن کار من است؟ نتیجه گرا خواهد گفت یا برای خودم یا برای حذف رقیب؛ در صورتی که وظیفه گرا معتقد است این عمل را صرفاً برای ادای وظیفه انجام می دهد. پس، می بینیم که در نظریه ی نتیجه گرایی، غایت بیرون از فعل قرار دارد و در نتیجه می توان گفت که فعل، اخلاقی نیست ولی در وظیفه گرایی، غایت، خود فعل است و بنابراین فعل اخلاقی است؛ یعنی تا زمانی که پای مصلحت و مفسدت در میان باشد ما وارد قلمرو فلسفه اخلاق نشده ایم. پس از این توضیحات که جایگاه نظام اخلاقی کانت را در میان نظریات اخلاقی نشان داد، سخن را کوتاه می کنیم و به اخلاق کانت می پردازیم. کانت نظریه اخلاقی خود را در کتاب های مبانی مابعدالطبیعه اخلاق، نقد عقل عملی و مابعدالطبیعه اخلاق آورده است. نقد عقل محض درست در جایی تمام می شود که نقد عقل عملی آغاز می گردد و به گفته ی شلایرماخر: «اگر کانت، در نقد عقل محض، حقایق متافیزیکی را به قلمرو پدیدارها محدود می کند، در نقد عقل عملی، زمینه ای را برای دستیابی به جهان مافوق حسی ناپدیدارها، فراهم می کند» (Schleiermacher, 1988, P. XX).

عقل عملی معطوف به اراده است؛ به این معنی که داوری اخلاقی در مورد اعمال ارادی انسان دارای معنی است. پس، شرط توجیه داوری های اخلاقی این است که انسان مختار و صاحب اراده باشد. کانت از اخلاق عامیانه ۱ به اخلاق فلسفی گذر می کند و در آن به دنبال احکامی مطلق بر مبنای احکام ترکیبی پیشینی است؛ یعنی به دنبال اوامر مطلقی است که دو خصیصه ی کلی بودن و ضروری بودن را دارند. در ادامه به تحلیل مختصر نظریه اخلاقی کانت می پردازیم.

۱- اراده ی نیک، ارزش اخلاقی و وظیفه (Good Will, Moral Worth and Duty)

کتاب مبانی مابعدالطبیعه اخلاق با این ادعا شروع می شود که "تنها چیزی که می توان آن را دارای ارزش مطلق یافت، اراده نیک است". بنابراین، عمل به فعلی وظیفه اخلاقی هر فرد است که از حسن نیت (اراد؟ نیک) سرچشمه گرفته باشد. توجیه کانت این گونه است که خوبی و سایل تابع خوبی غایاتی است که دارند و حسن آن غایات که البته الزام اخلاقی ندارند، تابع نقشی است که در سعادت دارند و حسن خود سعادت هم مشروط به داشتن اراده ی نیک است که به نظر می رسد شرط اجتناب ناپذیر ارزش حتی خود سعادت است (کرسگارد، ص ۱۱۰).

"از میان آنچه در جهان یا خارج از جهان وجود دارد، آنچه مطلقاً خیر و اخلاقی است، اراد؟ نیک نامیده می شود" (Kant, 1969,)

P.11) و عبارت است از "گرایش خودآگاهانه به انجام یا ترك فعل یا اتخاذ تصمیم هایی که از لحاظ اخلاقی ستودنی اند" (اونی، ۱۳۸۱، ص ۲۲).

در اینجا کانت خوبی ها را سه دسته می داند: دسته ی اول خوبی های مشروط و ابزاری هستند که ابزاری برای غایات دیگر اند، مانند تندرستی؛ دسته دوم خوبی های مشروط و ذاتی می باشند که ابزاری برای غایات دیگر نیستند مانند احساس لذت یا سعادت؛ دسته سوم خوبی بدون قید و شرط است که اراده نیک نامیده می شود.^۲ در این مطلب به کانت ابراد شده است که آیا قائل شدن به اینکه اراده ی نیک بی قید و شرط خوب است، اندیشه ی معقولی است؟ یعنی، اگر کسی با اراد؟ نیک، نتیجه ی بد به بار آورد، اراد؟ نیک ابزاری بد خواهد بود؟ کانت پاسخ می دهد که حتی اگر رنج بسیار به بار آورد، از آن حیث که اراده است و حسن است، پیامدهای بد اراد؟ نیک هیچ گاه از ارزش آن نمی کاهند. در نتیجه، کانت بین ارزش اخلاقی باطنی اراده ی نیک و ارزش ظاهری آن تمایز قائل شده و می گوید که اراده ی نیک ممکن است در مواردی ظاهراً بد باشد اما، بدی ای که از ارزش آن نمی کاهد. با این وصف، او به تصحیح تعریف اراده ی نیک می پردازد و می گوید: "کسی که اراده ی نیک دارد به قصد ادای وظیفه عمل می کند یا بر می گزیند که شایسته ی ستودن است" (Kant, 1969, P. 16). در نتیجه، صاحب اراده نیک تنها آنچه را وظیفه خود می داند، انجام می دهد. این بحث کانت را می توان با نظر ارسطو راجع به سرچشمه ارزش مقایسه نمود. در نزد ارسطو، «نظر پردازي» برترین فعالیت ها است، چون سرچشمه ارزش است و ثمره ی چنین نگاهی به احتجاج ارسطو آن است که به نظر پردازي همان نقشی را بدهیم که کانت به اراده نیک می دهد (کرسگارد، ص ۹۸). اگر چه در کل احتجاج ارسطو متضمن آن است که فضیلت اخلاقی نمی تواند بدون شرط خوب باشد و بنابراین نمی تواند سرچشمه ی ارزش باشد، کانت صریحاً می گوید که نظر پردازي نیز نمی تواند سرچشمه ی ارزش باشد (همان)؛ مشابهاتی نیز دارند که تفاوت ها را ظریف تر و دقیق تر می گرداند. در اینجا مجال بحث بر سر این موضوع نیست. آنچه در نهایت می توان گفت این است که "تنها ارزشی که وجود دارد، همانی است که انسان ها به زندگی خود می دهند؛ ما باید سرچشمه ی ارزش باشیم" (همان، ص ۱۱۸).

در تبیین رابطه بین ارزش اخلاقی و وظیفه باید به سه نکته اساسی که مدنظر کانت بوده است، توجه کنیم: ۱- هر فعلی زمانی دارای ارزش اخلاقی است که فقط و فقط به قصد انجام وظیفه انجام بگیرد (Kant, 1969, P. 19) و متمایز است از فعلی که فقط شایسته ی تحسین باشد. پس، ارزش اخلاقی فعل، وابسته به احساس انجام وظیفه از طرف فاعل خواهد بود؛ ۲- ارزش اخلاقی هر عمل وابسته به قاعده ای است که عمل بر آن مبتنی است (Ibid)؛ ۳- وظیفه عبارت است از ضرورت عملی که از سر احترام به قانون انجام شود (Ibid) (حاصل دو نکته قبلی) و در فرایند فعل اخلاقی و انجام دادن آن، وابسته به کنش، اراده و اصل عملی می باشد که هر سه مثلاً را تشکیل می دهند که در انجام فعل اخلاقی ضرورت دارد. برای وضوح بخشیدن به مراد کانت در ذکر سه نکته فوق درباره ی وظیفه، باید به بحث درباره ی قواعد و قوانین عملی پرداخت. آدمی با خود کاوی به سه ساحت وجودی می رسد: ۱- مجموعه ای از باورها و عقاید؛ ۲- مجموعه ای از احساسات و عواطف و نیازها و ۳- سلسله ای از اراده و رزی ها؛ و از آن جا که کانت در اخلاق با ساحت دوم کاری ندارد، چون عواطف و احساسات نمی توانند مبنای بحث اخلاقی باشند (برخلاف عقیده هیوم)، پس تنها ساحت عقل است که باقی می ماند و اراده را به سمت قاعده و قواعد عملی پیش می برد. لذا برای انجام يك عمل اخلاقی، ابتدا به يك قاعده عملی نیاز است که اراده ما را تعیین بخشد و بعد از آن است که به سوی غایتی فی نفسه و لِنفسه پیش می رویم. ۳. محتوای قاعده یا اصل عملی، عزم و نیت عام و کلی فاعل برای انجام هدف ذهنی (علاقه های مشروط) می باشد. ۴.

ما در ارسطو و کانت شاهد آن هستیم که قائل به تئوری کشف قانون اخلاقی در درون هستند؛ یعنی اخلاقی در نهاد طبیعت آدمی، که ارسطو آن را «فضیلت» و کانت آن را «وظیفه» می نامد. در اشاره به کارکرد قاعده یا اصل عملی باید گفت که اگر ذهنی فاقد این اصول و قواعد باشد، مانند این است که در قیاس نظری فاقد مقدمه ی کبری باشیم و نیز اگر ذهن فاقد این اصول و قواعد کلی باشد، تمام اراده های ما جزئی خواهند شد و اراده کلی شکل نمی گیرد. قانون عملی بیانگر نوعی نگرش نسبت به انجام فعل است که شرط عموماً معتبر برای همه انسان ها را برآورده کند؛ در نتیجه در قالب قضیه ی شرطی کلی بیان می شود و ضرورت دارد؛ یعنی، برای فاعلان اخلاقی تکلیف است.

۲- اوامر مطلق و مشروط (Categorical and Hypothetical Imperatives)

امر مطلق، یکی از مفاهیم اصلی در فلسفه اخلاق کانت است که نقشی محوری را ایفا می کند. برای فهم شایسته و بایسته از امر مطلق، کانت آن را در مقابل امر مشروط قرار می دهد. امر مشروط به نظر کانت، بر خلاف امر مطلق که به خودی خود و برای

خود قابل اجرا است، مبتنی بر تمایلات شخصی فاعل و اصالت نفع است؛ کانت، امر مشروط را به دو قسم ظنی یا احتمالی (Problematic) و قطعی (Assertoric) تقسیم می‌کند (Kant, 1969, P. 152). او امر مشروط ظنی و قطعی، همواره در خدمت وسیله یا غایتی هستند و حتی تقسیم‌بندی آنها نیز معطوف به غایت است؛ به این صورت که یکی به سوژه‌های خاص و محدود تعلق دارد و عبارت است از قواعد فنی مهارت و دیگری دارای عمومیت و کلیت است و به صورت بالفعل خواسته‌ی همه است و عبارت است از بند و اندرزهای مربوط به حزم و دوراندیشی برای چگونگی وصول به سعادت؛ بنابراین به نظر کانت، در امر مشروط، مؤلفه‌های تجربی و پسینی دخالت دارند و اخلاق بر پایه‌ی آنها، از کلیت و ضرورت برخوردار نخواهد بود (Ibid, PP. 136-40). در نتیجه، بسته به نحوه‌ی عرضه‌شدن فعل در امر، می‌توان مطلق یا مشروط بودن امر را تعیین کرد؛ امر مطلق، بی‌قید و شرط خوب است و امر مشروط، ابزار برای وصول به غایتی دیگر است.

در بخش اول بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق کانت این‌گونه ظاهر می‌گردد که به تعقل اخلاقی مردم عادی اعتماد دارد اما آگاهی اخلاقی عادی ممکن است مغشوش و ناقص باشد، و در بخش دوم بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق معتقد می‌شود که ما تجربه، یعنی آگاهی اخلاقی عادی را نباید مبنای اخلاق بدانیم چرا که کلیت و ضرورتی ندارد. پس، تجربه اخلاقی عادی مفید نخواهد بود. برای راه حل، کانت امر مطلق را می‌آورد. امر مطلق برای اینکه عینی شود باید بر مبنای محض پیشینی و عقلی قرار بگیرد، و این قضیه که اراده عقلانی تابع امر مطلق است باید قضیه‌ای ترکیبی و پیشینی باشد. در نتیجه، اخلاق مبتنی بر عقل خواهد بود و یگانه راه دست‌یابی به اخلاق تحلیل موجود عاقل بماهو عاقل خواهد بود؛ یعنی موجودی فارغ از احساسات و عواطف.

هر موجود عاقلی برای اینکه سازگار بیندیشد باید به اصل امتناع تناقض معتقد باشد و عمل کند. پس، فاعل اخلاقی کاملاً عاقل (قدسی) کسی است که هرگز اصل امتناع تناقض را نقض نکند و فقط ضوابطی را برگزیند که آن ضوابط خود ضرورتاً مستلزم تناقض نباشند و با دیگر ضوابط نیز تناقض نداشته باشند. مصداق واقعی اصل امتناع تناقض به صورت امری است؛ یعنی شهوات و احساسات نمی‌توانند آن را کنار بگذارند و در عقل همیشه حاضر است و از ما صرفاً اطاعت می‌طلبد و در صورت نقض آن سرزنش خواهیم شد.

پس، در کل، باید گفت که امر مطلق اخلاقی دو کارکرد دارد: ۱- از ما صرفاً اطاعت بی‌قید و شرط می‌طلبد؛ ۲- در تشخیص قواعد عملی که بتوانند به عنوان ضوابط مطلق برای همه انسان‌ها مورد استفاده قرار بگیرد، محک و معیاری خواهد بود (امر مطلق با وجدان پاک و صاف در ژان ژاک روسو قابل قیاس است). کانت در پاسخ به این پرسش که نقش قاعده منطقی امتناع تناقض چه رابطه‌ای با اخلاق دارد متذکر می‌شود که این اصل تنها متعلق به حوزه نظر نیست؛ اصل امتناع تناقض شالوده‌ی تمام حوزه‌های عمل و نظر ما است. در ادامه به نخستین صورت یا فرمول قانون عام اخلاقی یا خود آیینی می‌پردازیم که نیز در قسمت انتقادات به ابهامی اشاره رفته که در آن بین کلیت‌پذیری و اعتبار عینی وجود دارد. لذا برای درک بهتر، این صورت یا فرمول را مفصل‌تر می‌آوریم. صورت یا فرمول اول: "چنان رفتار کن که گویی رفتار تو، بنا به اراده‌ات، قرار است به قانون همگانی تبدیل شود" (Ibid, P.44). کانت این فرمول را دقیق‌ترین بیان امر مطلق می‌داند و البته آزمونی سلبی برای سنجش تناقض عملی هر ضابطه با سایر ضوابط ممکن. این قاعده بیانگر آن است که ما نباید خودمان از آنچه (وظایف) سایرین را برای انجام آن مکلف می‌دانیم، سرباز زنیم. آنچه برای یک تن ممنوع باشد، برای همگان ممنوع و اگر برای یک تن مشروط (الزامی) باشد، برای همگان مشروط خواهد بود.

سپس صورت فرمول اول را تغییر می‌دهد و می‌گوید: "ضوابط را باید چنان برگزید که گویی باید به عنوان قوانین عام طبیعت صادق باشند" (Ibid, P.45). در نتیجه، آزمودن ضوابط از حیث شایسته بودن برای این است که به عنوان قوانین عام طبیعت درآیند، و لازمه‌ی آن این پیش‌فرض است که ما می‌دانیم که "جوهره قانون چیست"، مثلاً ضوابط دولت پروس غیر اخلاقی است، چرا که تجربی‌اند و پیشینی نیستند. در نتیجه، می‌توان گفت که الگوی قوانین حاکم بر عالم اخلاق (قوانین عالم درون) همان قوانین حاکم بر طبیعت (قوانین عالم بیرون) است که میان انسان‌ها تمایز قائل نمی‌شود و هیچ انسانی در خارج از آن نخواهد بود. پس قوانین طبیعت عینی‌دارند و در نتیجه، قوانین اخلاقی نیز عینی‌دارند. می‌توان گفت که شباهت قوانین طبیعت و قوانین اخلاقی در این است که قوانین طبیعت برای همه یکسان و مشترک است و در قوانین اخلاقی نیز همه انسان‌ها دارای طبیعت و سرشت مشترک فرض شده‌اند. نکته‌ای که باید دقیقاً به آن توجه شود این است که قوانین اخلاقی از تجربه حسی ناشی نمی‌شوند و بر آن نیز اطلاق نمی‌گردند بلکه یک ایده محض استعلائی و پیشینی است که هم کلیت دارد و هم ضرورت. پس خواست بی‌قید و شرط عقل محض

این است که قوانین اخلاقی در جهان همگانی و عام بشوند و با سایر ضوابط تناقض نداشته باشند. فرمول یا قاعده دوم این چنین است: "چنان عمل کن که به انسان، چه خودت چه دیگری، همواره به چشم غایت بنگری، نه وسیله" (Ibid, P.54). کانت معتقد است که این فرمول بهترین صورت تبندی امر مطلق است و اشاره به احترام به کرامت ذاتی نوع بشر دارد. این قاعده نه تنها بر ارزش ذاتی و یکسان انسان‌ها تأکید دارد بلکه شور و شعور اخلاقی را نیز بر انگیخته است. درباره رابطه فرمول اول با فرمول دوم باید گفت که فرمول دوم صورت ملموس تری (تأویل دیگری) از فرمول اول است، چرا که در فرمول اول تلویحاً به این اشاره شده که جمیع موجودات خردورز از ارزشی ذاتی برخوردارند و در فرمول دوم نیز امر می شود که کرامت ذاتی خود یا دیگری را زیر پا نگذاریم. هر دو فرمول به وجود آورنده قوانین اخلاقی عادلانه اند. اما فرمول دوم علاوه بر اینکه متضمن وظایف سلبی (با خود و دیگران همچون وسیله رفتار نکن!) است، متضمن وظایف ایجابی (با خود و دیگران به عنوان غایت فی نفسه رفتار کن!) نیز می باشد. درباره فرمول دوم نیز می توان به یک نکته فرعی اشاره نمود و آن این که در این فرمول انسان بماهو انسان، یگانه موجود دارای ارزش ذاتی است. در نتیجه، می توان این فرمول را مبنای اساسی «تفکر لیبرالی» دانست. فرمول یا قاعده سوم نیز بیان می کند که "هر موجود عاقل باید همواره چنان رفتار کند که گویی یکی از اعضای قانونگذار ملکوت غایات است" (Ibid, P.64)، بدین معنی که هر ضابطه ای که وضع می کند، بتواند به صورت همگانی برای همه موجودات عاقل قابل وضع باشد، موجوداتی که هم قانونگذار و هم تابع قانون خویش هستند.

کانت با وضع این قاعده قصد دارد که همه ی موجودات عقلانی را تحت قوانین مشترک متحد کند. اعضای ملکوت غایات به طور برابر و یکسان در وضع قوانین با یکدیگر مشارکت دارند و با وضع قوانین، اراده ی خود را به آن می سپارند و خود را تحت الزام قوانین قرار می دهند و اعمال خود را با آن قواعد تطبیق می دهند و بنابراین، هر یک غایتی فی نفسه هستند. بینش اصلی نهفته در پس قاعده سوم، اتحاد جمیع موجودات عقلانی در جامعه ی اخلاقی ای است که همگی در وضع قوانین و عمل به آنها یک رأی و سهم هستند. در واقع کانت در تمام فلسفه ی خود قصد دارد انسان محوری را نشان دهد و این نظر را مطرح کند که انسان با اراده و اختیار آزاد خود می تواند انتخاب کند و دست به عمل بزند. در فلسفه کانت، انسان، مدار همه چیز است و در فلسفه اخلاق کانت، خودآئین بودن او معیار و ملاک عمل اخلاقی است.

۳- ارزیابی نظریه اخلاقی کانت

نظریه ی اخلاقی کانت که نخستین نظریه ی منسجم در وظیفه گرایی دانسته می شود، تأثیر شگرفی بر فیلسوفان حوزه ی اخلاق پس از او داشته است. این تأثیر به دو علت است: اول اینکه کانت از جمله نظریه پردازانی است که از مرز اخلاق عامیانه فراتر رفته و اخلاق را نیز بر پایه تجربه قرار نداده است؛ در نتیجه اشکالاتی که بر اخلاق تجربی وارد است بر اخلاق کانتی وارد نخواهد بود. دوم اینکه او به دنبال کشف قانون طبیعت انسانی است؛ قوانینی که پیشینی و استعلایی اند و باید کشف شوند چرا که تصنعی نیستند و مبنایی برای اخلاقی زیستن می باشند. علی رغم همه ی محسناتی که نظریه اخلاقی کانت دارد، ایرادها و ابهاماتی را می توان در نظریه او یافت که نسبت به آنها بی توجه بوده و یا سخنی نگفته است. لذا در ادامه به انتقاداتی اشاره خواهیم کرد که بر نظریه اخلاقی کانت وارد است.

نقد اول

نقد اول متوجه امر مطلق کانت است ۸ که پیش از این به طور کامل توصیف شد. ما در صدد آن هستیم که ابهامی را که در امر مطلق کانت وجود دارد اولاً با طرح تمایزی بین دو حالت منطقی اصل عملی کلیت پذیری و عینیت پذیری و ثانیاً با پشتوانه ی متنی از خود آثار کانت نشان دهیم. نخست باید دو حالت منطقی مورد نظر را تعریف نمود تا فضای بحث را در یابیم. عملی کلیت پذیر است که اگر و تنها اگر آن عمل حداقل برای یک فاعل امکان آن را فراهم آورد که اراده کند هر کسی بر طبق آن در شرایط یکسان و مساوی عمل کند. و اصلی به طور عینی معتبر است یا اعتبار عینی دارد که اگر و تنها اگر آن اصل به وسیله ی هر موجود خردورز که به طور عاقلانه و بدون پیش داوری یا احساسات قضاوت می کند، اراده شود. بنابراین همه ی اصول عینیت پذیر، کلیت پذیر خواهند بود اما عکس آن نمی تواند این گونه باشد (یعنی، همه ی اصول کلیت پذیر، عینیت پذیر نیستند). دلایل بی شماری برای این ادعا وجود دارد. یکی از دلایل مهم آن دلیلی است که هیر عنوان کرده که به دلیل «فرد متعصب»

مشهور است (Bamford, 1992, P. 76). او در مقام مثال، فرد متعصبي را مثال مي زند که کاملاً آماده ي کليت بخشیدن به يك اصل آشکارا نادرست است، نظير کسي که به آپارتايد يا انقراض يهوديان و... اعتقاد دارد. اما در ذکر تعريف واقعي از تعصب، پدردختر جواني را مثال مي زند که معتقد است هر کس به ناموس او تجاوز کند، بايد محکوم به مرگ شود و افراي نظير اين فرد، که کاملاً آماده ي کليت بخشیدن به اين اصل هستند، در شمار افراد متعصب خواهند بود. اما هنگام بررسي اینکه آیا اين اصل عييت پذير است يا نه، به شخص ديگري بر مي خوريم که معتقد است چنين افراي بايد تا زمان اعاده ي حيثيت يا براي هميشه از جامعه کنار گذاشته شوند اما کشته نشوند. بنابراين، اشخاصي اين چنين هم وجود دارند که آماده کليت بخشیدن به اين اصل هستند. از سوي ديگر، ما مي دانيم که هر دوي اين اصول نمي توانند عييت پذير باشند چرا که ناسازگار اند؛ يعني هم مجازات مرگ و هم عدم مجازات مرگ (اعاده ي حيثيت) نمي توانند هم زمان داراي اعتبار عيني باشند و چون خود کانت هيچ کدام از اين دو ويژگي را بر ديگري ترجيح نداده ما به ابهام در انتخاب دچار مي شويم.

از سويي، ما با مفسري نظير پيټن (Paton) مواجه هستيم که معتقد است که کانت در اصل عملي اش اين نظر را برگزيده که فاعل اخلاقي ملزم به عمل بر طبق اصولي است که عييت پذير هستند و از سوي ديگر، با هگل که نظر ضعيف تر را به کانت نسبت داده و معتقد است که امر مطلق، فاعل اخلاقي را تنها ملزم به عمل بر طبق اصولي مي کند که کليت پذير هستند؛ اما نه پيټن و نه هگل و نه هيچ کس ديگري دليل نياورده اند که ترجيح يك ديدگاه بر ديگري به طور شايسته قابل اسناد به کانت است؛ آنها صرفاً اين گونه فرض کرده اند (Ibid, P. 78).

در اشاره به پشتوانه ي متني نيز بايد گفت که کانت، از سويي، در مابعدالطبيعه اخلاق، افراد را به عمل بر طبق اصول عييت پذير و، از سوي ديگر، در مباني مابعدالطبيعه اخلاق، افراد را به عمل تنها بر طبق اصول کليت پذير توصيه مي کند. آنچه واضح است، اين است که کانت به وجود تمايز و حتي ترجيح يك ويژگي بر ديگري اعتقاد نداشته است و در نتيجه اصولي که بر اساس آن من مي خواهم اراده کنم که قوانين کلي (همگاني) باشند، قوانيني کلي (عييت پذير) هستند. بر اين اساس، امر مطلق کانت مبهم است زيرا نمي توان آن را هم به عنوان فرمان به عمل بر طبق اصول عييت پذير و هم به عنوان فرمان به عمل بر طبق اصول کليت پذير تفسير کرد. در نتيجه، به نظر مي رسد که کانت، اصلاً تمايز آنها را درک نکرده است و هيچ يك را بر ديگري ترجيح نمي دهد و لذا باعث ايجاد چنين ابهامي شده است. اما اگر اصل عملي عييت پذيري را اصل قرار مي داد و بر اصل عملي کليت پذيري ترجيح، و کليت پذيري را صرفاً آزموني براي کشف اصولي که عييت پذير هستند مي دانست، مي توانست بر چنين ابهامي فائق آيد (Ibid, 80-84).

نقد دوّم

آيا دو اصل اخلاقي کانت برابر هستند؟ اصل اول اين است که "چنان رفتار کن که گويي رفتار تو بنا به اراده ات قرار است به قانوني همگاني تبديل شود!" و اصل دوم اين است که "چنان عمل کنيد که شما هميشه انسانيت را چه در شخص خودتان و چه در هر شخص ديگري، هرگز صرفاً وسيله تلقي نکنيد بلکه هميشه در آن واحد آن را غايت تلقي نماييد!"؛ اصل اول را «P.U» يا «The Principle of Universality» مي ناميم و اصل دوم را «P.P» يا «The Principle of Personality».

اين نقد از يك طرف، دفاع از ديدگاه کانت در برابر منتقدان است و از طرف ديگر، نقدي بر ديدگاه او. نخست بايد اطمينان حاصل کرد که آيا دو اصل اخلاقي فوق داراي عملکرد و استعمال يکسان هستند يا نه. به همين منظور، ما بايد مطمئن شويم که فاعل در کاربرد يك اصل چنان عمل مي کند که به کار بردن آن اصل در موقعيتي کاملاً مشابه همانند به کار بردن اصل ديگر است. مثلاً، اگر او در مورد کاربرد يك اصل قائل به اين شود که افراد، محتاج ياري هستند، در مورد اصل ديگر نيز بايد چنين کند. در نتيجه، در هر دو کاربرد بايد «وحدت آگاهي» لحاظ شود (Atwell, 1992, P. 182).

منتقدان کانت معتقد اند که دو اصل مذکور برابر نيستند ولي براي اين ادعا نه تنها شالوده ي مناسب فراهم نکرده اند بلکه دچار خطا نيز شده اند؛ آنها در استدلال خود اين گونه پيش مي روند که يك اصل را آن گونه که فکر مي کنند کانت خواسته آن را به کار برد، به کار مي برند و بر اين گمان هستند که دقيقاً نيز بايد اين گونه به کار برده شود. پس اگر استدلال آنها درست و منطقي هم باشد، تنها حاكي از اين است که يکي از اصول کانت بد به کار برده شده يا بد فهميده شده است و نه اينکه خود اصول نابرابر باشند (Ibid, P. 184).

در باب مسأله ي برابري اصول بايد خاطر نشان کرد که دو اصل اخلاقي برابر هستند، اگر و تنها اگر آنها به عنوان معيارهاي اخلاقي، برابر باشند. دو معيار اخلاقي برابر هستند، اگر و تنها اگر هر دو کاربرد يکسان داشته باشند (يعني وقتي معياري عملي را ممنوع يا مجاز کرد، ديگري نيز چنين کند) و در نتيجه يکسان خواهند بود. اين دو اصل لااقل از دو جهت نابرابر يا نايکسان هستند. اول اينکه آنها قطعاً مغايرت دارند زماني که يك اصل عملي را مجاز و ديگري آن عمل را ممنوع کند. دوم اينکه آنها در کاربرد متفاوت اند زماني که يك اصل عملي را ممنوع يا مجاز گرداند و ديگري آن عمل را نه ممنوع و نه مجاز کند. در بررسي اينکه آیا دو اصل کاربرد يکسان دارند يا نه، مي توان خانم سالخورده اي را مثال زد که در يك جاده در بيابان محتاج کمک است. اصل «P.U» ياري نکردن به آن خانم و بي توجه گذرکردن را منع مي کند چرا که من نمي توانم اراده کنم يا راضي باشم که چنين عملي به شکل قانون همگاني در آيد. اما اصل «P.P» در چنين موقعيتي به عنوان يك موقعيت اخلاقي هيچ دخالتي ندارد زيرا تلقّي افراد به عنوان وسيله، انجام دادن کاري نسبت به آنها است يا به يك معني دقيق و شامل تر، انجام دادن کاري از نوع خاص نسبت به آنها به منظور کسب غايت است و ادامه ي راه دادن و ياري نکردن به آن خانم تحت هيچ کدام درنمي آيد. پس، «P.U» و «P.P» کاربرد يکسان ندارند و لذا از اين لحاظ برابر نيستند (Ibid, P. 186).

حال بايد ديد که آیا مغايرتي دارند يا نه؟ يعني، آیا امکان دارد که درباره عملي يك اصل آن را ممنوع و ديگري آن را مجاز کند؟ براي مثال، من با علم به اينکه توانايي بازپرداخت وام قرضه را ندارم، چيني وامي را با قول به بازپرداخت آن اخذ مي کنم. عمل من حاكي از نوعي خلف وعده نسبت به مخاطبم است و بنا بر اين با کاربرد «P.P» متوجه مي شوم که من او را صرفاً وسيله تلقّي نموده ام زيرا او امکان ندارد با چنين تلقّي من از خودش موافق باشد و ثانياً خود او در نتيجه ي عمل من نمي تواند سهيم باشد. در پاسخ به اين پرسش که حال چگونه فاعل تعيين کند که آیا در آن موقع مخاطب با تلقّي من از خودش موافق است يا نه؛ يعني بر چه اساس او اين امکان را مي سنجد؟ بايد گفت که در اينجا معيار، خود «فاعل» است. او با وضوح بخشيدن به خودش و با درون نگري، خود را در موقعيت مخاطب قرار مي دهد و بدین وسيله مي فهمد که آیا با آن تلقّي موافق است يا مخالف. از سوي ديگر، با کاربرد «P.U» من متوجه خطاي عملم مي شوم، به دو دليل: اول اينکه، قاعده ي من به عنوان قانون کلي بدون تناقض نمي تواند پذيرفته شود و دوم اينکه نمي تواند اين گونه اراده شود و همان گونه که آمد، با کاربرد «P.P» متوجه مي شوم که مخاطب من با اين تلقّي نسبت به خودش و دروغگويي نيز مخالف است. پس هر دو حکم اساس يکساني دارند و آن اينکه من نمي خواهم که عمل من بر ضدّ خودم نيز اجرا شود. پس بين اين دو اصل هيچ مغايرتي وجود ندارد (Ibid, P. 190-193).

اينکه دواصل اخلاقي کانت هرگز مغاير نيستند، نظر اکثر منتقدان را رد مي کند و اينکه آنها داراي کاربرد يکساني نيستند، نظر خود کانت را رد مي کند.

نقد سوّم

يکي ديگر از اشکالات اخلاق کانت، صوري بودن آن است. همچنان که ماکس شلر گفته است، کانت اخلاق را يکسره از محتوای تجربه ي دروني که احساسات عالي و بلند مرتبه ما هستند خالي کرده است (هر چند که در ادراک حسّي را کنار گذاشتن بر حق بوده است). به عقیده ي شلر، کانت نظريه اي را که در عقل محض مطرح کرد، در عقل عملي ادامه نداد، به اين معني که در عقل محض او از حسّ و تجربه و نه منحصرأ از تجربه، آغاز کرد، يعني ماده ي تجربی و صورت ذهني؛ اما عقل عملي کاملاً صوري است (يعني، محتوای مادي ندارد)؛ يعني، تنها داراي صورت منطقي است. به عبارت ديگر کانت صرفاً صورت کردار، يعني احترام به قوانين اخلاقي را در اخلاق مهم شمرده است و نه محتوای اعمال را (وال، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲). البته، کانت در پاسخ اين اعتراض ممکن است بگويد که "ما داده هاي حسّي (دروني يا بيروني) اخلاقي نداريم"؛ اما، شلر معتقد است که اگر ما از ناحیه ي تجربی دروني، يعني احساسات و عواطف استفاده نکنيم چگونه مي توانيم سه صورت يا فرمول را اطلاق کنيم. پس صرف صورت کافي نيست ۱۰ (صناعي، ۱۳۶۸، صص ۹-۹۷). در کل مي توان گفت که شلر، به نوعي از ديدگاه هاجسن که معتقد به حس اخلاقي در درون است و ديدگاه کانت که کوشيده آن زمينه را عقلي کند، تأثير پذيرفته است. اما کانت از آنجا که به دنبال قوانين کلي و ضروري است، نمي توانست که احساسات و عواطف دروني انسان را در شکل گيري قوانين کلي دخالت دهد زيرا در اين صورت، به قوانين نسبي و جزئي مي رسيد. حتي خود کانت در انتقال از معرفت عقلاني عادي اخلاق به معرفت عقلاني فلسفي بيان مي کند که تعقل اخلاقي مردم عادي، چون تابع اميال و احساسات خویش هستند، قابل اعتماد نيست و معشوش و ناقص است.

بنابراین، نقد شلر بر اساس دیدگاهی که او خود در فلسفه اخلاق اتخاذ کرده است وارد است و نظریه‌ی اخلاقی کانت را فی‌نفسه نمی‌توان دارای چنین اشکالی دانست.

نقد چهارم

همان‌طور که در مقدمه آمد، اخلاق کانتی در زمره‌ی نظریات وظیفه‌گرایانه است و در شاخه وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر جای می‌گیرد. رایج‌ترین انتقادی که بر نظریات وظیفه‌گرایانه وارد می‌شود، این است که در این گونه نظریات، هیچ طریق واضحی برای حل تناقض میان وظایف اخلاقی ارائه نمی‌شود. برای مثال، یک سیستم اخلاقی وظیفه‌گرایانه، هم شامل وظیفه‌ی «دروغ نگفتن» می‌شود و هم وظیفه‌ی «جلوگیری از آسیب رسیدن به دیگران». اما، اگر فاعل با موقعیتی مواجه شود که این دو وظیفه با هم در تعارض افتند، بر اساس کدامیک از این وظایف باید عمل کند؟ پاسخ مناسب می‌تواند این باشد که در چنین موقعیتی باید بر اساس وظیفه‌ای عمل کرد که باعث ایجاد شر کمتری نسبت به وظیفه‌ی دیگر می‌شود. اما، این پاسخ اتکالی نظریات وظیفه‌گرایانه را بر نتایج عمل نشان می‌دهد. بنابراین، در چنین مواردی، اساس انتخاب فاعل در انجام وظیفه مبنایی نتیجه‌گرایانه است و نه وظیفه‌گرایانه. از سوی دیگر، انتقادی که بر نظریات قاعده‌نگر وارد می‌شود، مسأله‌ی تعارض قواعد است. راس، تا حدی سعی کرد که تعارض میان وظایف را با تقسیم آنها به وظیفه در نگاه نخست و وظیفه‌ی واقعی یا مطلق حل کند؛ اما نه تنها راس بلکه اکثر وظیفه‌گرایان قاعده‌نگر می‌دانند که عمل اخلاقاً صحیح، نه تنها باید مطابق با قواعد اخلاقی باشد بلکه برای رفع تعارض و تراحم میان آنها، باید نیم‌نگاهی نیز به نتایج و پیامد آنها داشته باشند. از این رو، سیجویک اعلام کرد که اصول و قواعد کلی باید به وسیله‌ی دو اصل نتیجه‌انگارانه، یعنی مصلحت‌اندیشی یا خود‌گرویی معقول و اصل نیکوکاری یا سود، تکمیل شوند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۷۲).

کانت نیز اگرچه به تعارضاتی که ممکن است میان وظایف پیش‌آید، وقوف کامل داشته است و این را می‌توان در مثال‌هایی که او برای امر مطلق می‌آورد به خوبی مشاهده کرد اما نتوانست برای رفع تعارضات راه حل مناسب و معقولی بی‌آورد. در واقع، اخلاق کانتی از رفع تعارضات واقعی که میان دو یا چند وظیفه‌ی اخلاقی پیش می‌آید، ناتوان است چرا که اخلاق کانتی، اخلاقی است متواظی که در آن همه‌ی ارزش‌ها در یک سلسله‌ی غرضی قرار می‌گیرند (در غرض هم هستند) و هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد. بنابراین، برای مفسران اخلاق کانت، نظیر کرسگارد، چاره‌ای نمی‌ماند که نظریه او را به گونه‌ای تفسیر کنند که تا حدودی بتواند بر این تعارضات فائق آید (See: Darwall, 2003, PP. 212-35).

نقد پنجم

پیش از پرداختن به نقد پنجم لازم است که اشاره‌ای کوتاه به تمایز میان وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی داشته باشیم. تانسجو معتقد است که میان اخلاق وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه، یک تفاوت بنیادی وجود دارد: مطابق اخلاق وظیفه‌گرایانه، ماهیت عمل به خودی خود تعیین‌کننده‌ی وضعیت اخلاقی (درستی و نادرستی) عمل است؛ اگر نتیجه‌گرایی ما را به ملاحظه‌ی نتایج عمل توصیه می‌کند، اخلاق وظیفه‌گرایانه ما را به مشاهده‌ی خود عمل توصیه می‌کند، بدون توجه و اندیشه بر نتایج آن (Tannsjo, 2002, P.56). از سوی دیگر، می‌توان گفت که وظیفه‌گرایی مرتبط است با کشف اعمال درستی که شخص باید به منظور فراهم آوردن و ایجاد، «خیر و خوبی» انجام دهد، درحالی که نتیجه‌گرایی در درجه‌ی اول به تحلیل معنای «خیر و خوبی» می‌پردازد و سپس بیان می‌کند که یک عمل درست، عملی است که «خیر و خوبی» را به بار آورد و منتهی به نتایج خوب شود. به عبارت دیگر ایجاد خیر و خوبی در وظیفه‌گرایی، مؤخر بر نفس انجام خود عمل به خاطر عمل است و اهمیت چندانی ندارد؛ ولی در نتیجه‌گرایی، ایجاد خیر و خوبی غایتی است که عمل به خاطر آن انجام می‌شود و مقدم بر انجام عمل است.

ارزش ذاتی جمیع اشخاص نیز معنایی اخلاقی است که از مسیحیت به کانت به ارث رسیده (سالوان، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰) و او تنها به آن صورت منطقی داده است. پس، می‌توان نتیجه گرفت که فرمول دوم مبنایی دینی دارد نه عقلی. پس از آنجا که این فرمول مبنایی دینی دارد، در آن همیشه نتیجه‌ی عمل مورد توجه خواهد بود (مانند ثواب و عقاب) و در آن دیگر وظیفه‌نقشی نخواهد داشت (که این بر خلاف نظریه وظیفه‌گرایی است). به عبارت دیگر، ارزش ذاتی انسان را نه تنها باید به سبب احترام و وظیفه‌شناسی ارج نهاد بلکه از آن رو که ایجاد‌کننده‌ی بهترین نتایج (ثواب) است نیز باید مورد توجه قرار داد.

نتیجه گیری

اخلاق کانتی همواره به دلیل عدم توجه به نتایج و پیامد اعمال و در نظر نگرفتن اهداف شخصی، از سوی بعضی از منتقدان مورد نکوهش قرار گرفته است. اما بعضی مفسران اخلاق کانتی نظیر کرسگارد و هیر، تفسیری از اخلاق او ارائه کرده اند که نشان می دهد کانت در بطن نظریه ی اخلاقی خود نیز به غایات و نتایج نظر داشته است. کرسگارد با ارائه چنین تفسیری می گوید تا راه حلی برای رفع تناقض در مثال درغگو که بین دو وظیفه ی متعارض نجات جان فرد فراری (با عمل دروغ گفتن) و صادق بودن است، بیابد و بر اساس نظریه ی اخلاقی کانت نشان دهد که در چنین موقعیتی باید بین بد و بدتر تمایز قائل شد و به عملی که شر کمتری ایجاد می کند، عمل نمود. هیر نیز در کتاب خود، «طبقه بندی فلسفه ی اخلاق» فصلی را به بحث و بررسی سودگرا بودن کانت، اختصاص داده است و این پرسش را مطرح می کند که «آیا کانت می تواند یک سودگرا باشد؟». همه ی این مباحث مطرح شده را می توان تا حدی حاکی از نگرش نتیجه گرایانه ی کانت دانست. در حقیقت، در ارائه ی تفسیر نتیجه گرایانه از فلسفه ی کانت باید بسیار محتاط بود. برای مثال، اراده نیک که تنها ملاک و معیار تعیین کننده ی درستی یک عمل است و عملی که بر اساس آن انجام شود، عملی اخلاقاً درست خواهد بود، بیان کننده ی اصلی نتیجه انگارانه است. زیرا نه تنها وظیفه ی اخلاقی فرد بر آن مبتنی است بلکه در نزد کانت، فعل اخلاقی به خاطر وجود اراده ی نیک است که معنا پیدا می کند. انسانی که دارای اراده ی نیک است همچو غایتی در فلسفه ی اخلاق کانت جلوه گر می شود که برای دستیابی به غایتی والا تر می گوید؛ یعنی دستیابی به جامعه ای که در آن انسان صاحب اراده ی نیک نه تنها قانونگذار بلکه تابع قانون خود نیز می باشد (ملکوت غایات). بنابراین، می توان گفت که در صورت پیوند و ترکیب اخلاق کانتی با نظریات نتیجه گرایانه، بسیاری از ایرادات نظریه اخلاق کانتی رفع خواهد شد. در واقع، هدف اصلی از نگارش این مقاله این بود که به نقاط قوت و ضعف نظریه ی اخلاقی کانت اشاره ای کنیم و نشان دهیم که در صورت ترکیب نظریه ی وظیفه گرایانه کانت با نظریات نتیجه گرایانه ۱۱ می توان تا حدود زیادی از ایرادات و ابهامات آن کاست و در نتیجه، ایرادات فوق دیگر بر اخلاق کانتی وارد نخواهد بود.

*دانشجوی مقطع دکتری فلسفه دانشگاه اصفهان و پژوهشگر پژوهشکده اخلاق کاربردی دارالحدیث قم.

پی نوشت ها:

۱- در اینجا غرض از اخلاق عامیانه همان مصلحت اندیشی است، که در آن نیز به نتایج و پیامدهای اعمال نگاه می شود. از جمله ی قائلان به این اخلاق می توان از ارسطو نام برد، چرا که او اخلاق را بر پایه احکام تجربه ی پسینی بنا می کند. // ۲- کانت معتقد است که خدایی که خارج از جهان وجود دارد، خوب و خیر است و چون اراده ی خوب (نیک) دارد، برهان کانت برای اثبات وجود خدا برهانی اخلاقی خواهد بود. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به:

Byrne, 1998, PP.49-69

۳- یعنی، انجام فعل صرفاً از برای وظیفه. // ۴- در اینجا باید به دو ویژگی اصل عملی در نظر کانت، نیز اشاره کنیم: ۱- اصل عملی از حیث صورت قاعده، صورتی قانونگذارانه دارد و نه منطقی؛ یعنی، فاعل اخلاقی فعل عام را به شرط اینکه فلان غایت را برآورد، انجام می دهد. پس، چنین اصلی از حیث صورت ناظر به فعل است. ۲- اصل عملی از حیث ماده یا محتوای قاعده، هدف یا غایت ذهنی فاعل اخلاقی است که قرار است فعلی را در شرایط خاص که مبتنی بر عزم و نیت عام اوست، انجام دهد. پس، چنین اصلی از حیث محتوا ناظر به غایت است. // ۵- مثلاً نگاه شود به: کورنر، ۱۳۸۰، صص ۵-۲۷۴. // ۶- کانت در فرمول دوم قصد داشته که «ایده ای عقلی (اختیار یا اراده) را به شهود نزدیک کند» (Kant, 1964, P.104)؛ زیرا، ادراک حسی یا شهود، همان گونه که بدون صورت ما تقدم مکان و زمان فهم نخواهد شد و معرفتی به بار نخواهد آورد، رفتار کردن بدون اختیار و اراده نیز ممکن نخواهد بود. از این رو، شخص غایتی است که اختیار و اراده دارد و نباید بر ضد او رفتار کرد. // ۷- برای توضیح باید اضافه نمود که اخلاق تجربی، مثلاً اخلاق هیوم، بر پایه ی احساسات و عواطف استوار است، ولی، اخلاق کانت استعلایی و بر پایه ی اراده ی نیک است که بر اساس امر مطلق عمل می کند و تحت فرمان عقل عملی است. از این رو، اخلاق کانتی اخلاقی است دارای صورت منطقی، بدون هیچ گونه محتوای تجربی.

۸- برای تفصیل بیشتر نگاه شود به:

Bamford, 1992, PP.76-84

۹- برای تفصیل بیشتر نگاه شود به:

Atwell, 1992, PP. 182-195

۱۰- شلر معتقد است که اخلاق کانتی این گونه تصحیح می شود که ما بپذیریم که سه قاعده یا فرمول، صورت اخلاق باشند و احساسات و عواطف درونی، ماده یا محتوای اخلاق را تشکیل بدهند. در این صورت، اخلاق صوری از تهی بودن خلاص می شود (صانعی، ۱۳۶۸، صص ۲۰۶-۱۹۷). // ۱۱- برای مطالعه بیشتر راجع به ترکیب این دو نظریه، نگاه شود به: موحدی. محمد جواد، "بررسی رابطه وظیفه گرایی و نتیجه گرایی"، مجله پژوهش های فلسفی، سال ۵۳ شماره مسلسل ۲۱۶، ۱۳۸۹، صص ۱۷۹-۱۵۵.

"Kant's moral system and evaluate several critiques"

منابع و مأخذ:

۱) اونی. بروس، ۱۳۸۱، نظریه ی اخلاقی کانت، ترجمه ی علیرضا آل بویه، چاپ اول، قم: بوستان کتاب. // ۲) سالیوان. راجر، ۱۳۸۰، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه ی عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو. // ۳) فرانکنا. ویلیام کی، ۱۳۷۶، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، چاپ اول، قم: انتشارات طه. // ۴) کورنر. اشتفان، ۱۳۸۰، فلسفه ی کانت، ترجمه ی عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی. // ۵) کرسگارد. کریستین، "سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت"، فصلنامه ی ارغنون، شماره ۱۶ (۱۳۷۹)، صص ۹۵-۱۲۰. // ۶) صانعی دره بییدی. منوچهر، ۱۳۶۸، فلسفه اخلاق در تفکر غرب، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. // ۷) وال. ژان، ۱۳۸۰، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه ی یحیی مهدوی و همکاران، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.

Atwell. John E, 1992, Are Kant's First Two Moral Principles Equivalent?, in: Critical Assessments, Edited (۸ by Ruth F, Chadwick, Volume 3, Kant's Moral and Political Philosophy, First Edition, London: Routledge. // 9) Bamford. Paul, 1992, the Ambiguity of the Categorical Imperative, in: Critical Assessments, Edited by Ruth F, Chadwick, Volume 3, Kant's Moral and Political Philosophy, First Edition, London: Routledge. // 10) Byrne. Peter, 1998, the Moral Interpretation of Religion, First Edition, U.S.A: William B. Eerdmans Publishing Company. // 11) Darwall, Stephen, 2003, Deontology, First Edition, London: Blackwell. // 12) Kant. Immanuel, 1969, Foundations of the Metaphysics of Morals, Translated by L. W. Beck, Edited by R. P. Wolff, First Edition, New York: Macmillan Publication. // 13) ----, 1964, Groundwork of the Metaphysics of Morals, Translated by H. J. Paton, First Edition, New York: N. D.. // 14) Schleiermacher, F., 1988, On Religion, Translated and Edited by Richard Crouter, First Edition, Cambridge: Cambridge University Press. // 15) Thomson. Anne, 1999, Critical Reasoning in Ethics, First Edition, London: Routledge. // 16) Tannsji?. Torbjorn, 2002, Understanding Ethics, Edinburg: Edinburg University Press, First Edition